

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه صد و سوم؛ ۱۴۰۳/۰۲/۱۰ فقه العروة الوثقى (اجتهاد) استاد علی دوست

پرسش

۱- اولاً چطور بفهمیم پدر اگر تقلید می‌کرد، با فرض تعدد مراجع از چه کسی تقلید می‌کرد؟

ما کاری نداریم اگر پدر تقلید می‌کرد از چه کسی تقلید می‌کرد. اگر می‌خواهد پدرش از مؤاخذه ایمن باشد باید خود ورثه تشخیص دهند که مقلد پدرشان چه کسی بوده است. اینکه وارث نمی‌داند پدرش از چه کسی تقلید می‌کرده یا اگر می‌خواست تقلید کند از چه کسی تقلید می‌کرد، کاری به این نداشته باشیم. وظیفه ورثه این نیست اگر پدرشان بخواهد در قیامت کاملاً راحت باشد احتیاط کنند یا بدانند مرجع او چه کسی بوده، اما اگر تأمین خاطر او را می‌خواهند ببینند حجت واقعی اعلم او چه کسی بوده است، طبق نظر او عمل نمایند. اگر خمسی نداده، نمازی قضا و... طبق نظر مجتهد اعلم او عمل نمایند. پس کاری نداشته باشند اگر پدرشان می‌خواست تقلید کند از چه کسی تقلید می‌کرده است.

۲- اگر ورثه مقلد مرجعی باشند که خمس هدیه را لازم می‌داند، مسئله چطور باید پاسخ داده شود درحالی که علما می‌فرمایند، ارث خمس ندارد؟

ایشان در رساله خوانده که مشهور می‌گویند ارث خمس ندارد. اینکه ارث خمس ندارد، پس از آن است که مورث خمس داده باشد. اگر مورث اهل دادن خمس نبود و به ذمه‌اش بود اول باید خمس را بدند، بدهی مردم را بپردازند و به وصیت او عمل نمایند اگر بیش‌تر از ثلث نباشد. محل بحث است حتی کفارات اعم از عذری و عمدی بر عهده اوست باید پرداخت شود. البته اینها محل بحث است و الا معلوم است که اول مهریه همسر، بدهی‌ها و... را بدهند بعد از آن مشهور می‌گویند ارث خمس ندارد.

۳- کسی که مثلاً خمس، کفاره یا نماز را طبق نظر مجتهد اول عمل نکند، بعد مجتهد دوم خمس را واجب می‌داند، آیا باید خمس را بدهد؟ اگر نماز را طبق نظر مجتهد اول انجام داده درحالی که مجتهد دوم نماز را صحیح نمی‌داند آیا باید اعاده کند؟

دو سؤال است: خیلی وقت‌ها آدم از مجتهدی تقلید می‌کند که مثلاً خمس را لازم نمی‌داند، مثلاً بسیاری مقلد امام خمینی بودند، ایشان می‌گفت: هبه خمس ندارد. برخلاف نظر مشهور فقها که حالا یا می‌گویند خمس دارد یا تفصیلاتی را قائل می‌شوند یا احتیاط می‌کنند. به هر صورت فردی از چنین مجتهدی که خمس را لازم نمی‌داند تقلید کرد و بعد مجتهد خود را عوض کرد و سراغ مجتهد زنده رفت. مجتهد زنده می‌گوید باید خمس دهی. آیا باید این شخص آن گذشته‌ها را حساب کند؟ یا مثلاً اگر کفاره اختلافی باشد؟ برخی از فقها می‌گویند لازم نیست و گذشته گذشته است. حالا یک دفتری تهیه کند و ببیند چقدر بخشش بوده که خمس آن را نداده است. راه‌هایی است اما از نظر فنی باید خمس بدهد، زیرا عمری را خمس نداده است و الان فهمیده که باید بدهد. فرض را هم در جایی بدانید که می‌تواند خمس بپردازد و در فرض عجز و ناتوانی نبریم. اگر طبق نظر مجتهد جدید مورد

خمس بوده است، قانون می‌گوید که باید بدهد ولی یک ترخیصاتی را فقها می‌دهند که در باب اجزاء در اصول خوانده شده است و در فقه هم گاهی وقت‌ها می‌آید که اگر در گذشته تقلید می‌کرد نظر آن موقع حجت است ولو قاعده اقتضا نکند. در واقع قاعده اجزاء حاکم بر آن قانون اول می‌شود. ولی در باب نماز که خیلی راحت است. در باب نماز معمولاً علما قائل به اجزاء هستند. فرض کنید فقهی قائل به کفایت یک تسبیحات بود و مقلد هم عمری یک تسبیحات گفت. بعد وی به مجتهد زنده‌ای رجوع کرد که سه تسبیحات را لازم می‌دانست. حالا اگر این مجتهد زنده اجازه بقا بر میت را هم ندهد، در اینجا یک قاعده لا تعاد داریم که خیلی کار را حل می‌کند و یک قاعده فراغ و تجاوز داریم که برخی وقت‌ها جا دارد و از همه مهم‌تر بحث اجماع بر اجزاء در نماز است. لذا جای نگرانی نیست. اما این مسئله را محقق طباطبایی در آینده دارد و انشا الله در آنجا در باب نماز و هم در امور مالی صحبت می‌کنیم، مانند کفارت، خمس، زکات و

۴- سؤال دیگری را آقای مطرح کرده؛ ولی مربوط به درس نیست. پرسش شده در تزامم بین حفظ نظم نظام اسلامی و حفظ نظم فرد مسلمان با تمسک به قاعده اهم حفظ نظام را انتخاب می‌کند. آیا اخلاق مانند فقه در اینجا ورود دارد؟ و آیا اخلاق در صورت ورود از همین قاعده استفاده می‌کند؟ چرا؟ اصلاً در مباحث و مسائل حکومتی و اجتماعی آیا حکمی است که فقه ورود کند و اخلاق ورود نکند؟

من در این زمینه هم نوشته دارم و هم صحبت؛ به‌طور کلی ما جدایی اخلاق از شریعت را قائل نیستیم. فقه یعنی آنچه فقها فرمودند. می‌دانید که خود من ۱۰۰ درصد از آنچه فقها فرمودند دفاع نمی‌کنم، بله از سیستم و نظام فقهی دفاع می‌کنم ولی اینکه گفته شود هر گزاره‌ای صاحب جواهر فرموده من دفاع می‌کنم اینطور نیست، زیرا ممکن است نظر شما با گزاره صاحب جواهر متفاوت باشد. فقه حتماً اخلاقی نیست، زیرا ممکن است فقهی گزاره‌ای را بگوید که شما آن را اخلاقی ندانید. بله سیستم فقهی یعنی نظام فقهت را دفاع می‌کنیم، چنانکه از شریعت الهی دفاع می‌کنیم؛ لذا باید از رابطه شریعت و اخلاق صحبت و نظر ما این است که شریعت و اخلاق جداناپذیرند و اگر جایی از هم جدا شدند یا آنچه ما فکر کردیم شریعت است، شریعت نیست، یا آنچه ما فکر کردیم اخلاق است، صرفاً یک احساس است؛ گاهی وقت‌ها یک کسی اسم احساس را اخلاق می‌گذارد که این اشتباه است و ممکن است بعداً ضد آن را بگوید. برای اطلاع بیشتر جواب من به آقای سروش است که حمله کرده بود فقه اخلاقی نیست و بعد چند گزاره را نیز آورده بود، در آنجا من فقه را از اخلاق جدا کردم و فقهت از فقه جدا کردم گفتم مانند شخص بنده از شریعت و نظام فقهت دفاع می‌کنم و اگر جایی شما می‌بینید از هم جدا می‌شوند یا آنچه را که تو می‌گویی شریعت نیست، مثل اینکه کسی بگوید می‌شود به دشمنان تهمت زد، ما این را شریعت نمی‌دانیم این یک مرام ماکیاولیستی است که شریعت از آن بری است. بر عکس یک کسی چیز احساسی مطرح کند که این چه دینی؟! به او بگویند کمی آرام‌تر. خیلی از مطالب اینگونه است.

ادامه جلسه قبل

اگر دقت کرده باشید، بحث ما درباره مفهوم‌شناسی اعلم است. مسئله ۱۷ دو تا جز داشت: ۱- مفهوم‌شناسی اعلم. ۲- نهاد تشخیص اعلم. تعلیقاتی که امروز و روز آینده خوانده می‌شود یک بخشی

ذیل مفهوم‌شناسی اعلم و یک بخشی ذیل نهاد تشخیص اعلم است. اینها را از هم جدا کنید. امروز هرچه بیان می‌شود راجع به مفهوم‌شناسی اعلم است. تعلیقات علما. یکی از آقایان پرسیده‌اند آیا سراغ لغت نباید برویم؟ جواب معلوم است؛ ابداً. لغوی می‌گوید اعلم افعال تفضیل بوده و یعنی عالم‌تر و بیشتر از این را نمی‌گوید. ما مفهوم‌شناسی اعلم را در باب اجتهاد می‌خواهیم. بله دانشمندتر در هر علمی است اما بحث ما برسر لغت نیست، بلکه بحث ما برسر مرادالعلماء است. این کلمه اعلم در روایات نیامده، البته یک حدیثی از پیامبر آمده اگر کسی عهده دار کاری شود و اعلم از او باشد، قبول این پست از جانب او خیانت است. اما باز آن هم به کار ما نمی‌آید. ما می‌خواهیم اعلم در فقه را بشناسیم. در اینجا گزینه‌هایی وسط می‌آید. برخی از گزینه‌ها می‌دانیم دخالتی ندارد، برخی از گزینه‌ها می‌دانیم دخالتی دارد اما برخی از گزینه‌ها محل بحث است، لذا مراجعه به لغت فایده‌ای ندارد.

تعلیقات و آرا

من در آن برگه درسی نوشته‌ام آرا و تعلیقاتی که ذیل عبارت عروه است. بعد اصلاح کردم تعلیقاتی که ذیل متن عروه و غیر متن عروه است. چون این مسئله قبل از عروه مطرح بوده است.

شیخ انصاری؛ من حیفم آمد از شیخ انصاری نقل نکنم. شیخ انصاری در آخرین جمله خود در کتاب مطارح الانظار که دیگر این کتاب تمام می‌شود همین مفهوم‌شناسی اعلم فقهی است. ایشان می‌گوید؛ اگر به من بگویند در مفهوم‌شناسی اعلم یک جمله بگو بعد کلمات آن را توضیح بده، ایشان کسی که قدرت اصولی او و تعاملش با اخبار و مقداری هم فهم عرفی داشته باشد و در اینها نسبت به دیگران سرآمد باشد اعلم است.

الأعلم من كان أقوى ملكة (آن کسی که ملكة اجتهادش قوی‌تر است) و أشد استنباطا (استنباطش محکم‌تر است). ولی این عبارات چیزی را حل نکرد و تای اینجا بازی با الفاظ است) بحسب القواعد المقررة (قواعد مقرر در دستش است. حالا این قواعد را یا قواعد اصولی بگیرد یا قواعد فقهی. یا که می‌گویم یعنی هر دو) و نعی به (مقصودم از آنچه گفتم) من أجاد في فهم الأخبار (کسی که فهم اخبار را خوب می‌فهمد) مطابقة و التزاما إشارة و تلويحا (یعنی فقط اخبار مستقیم را خوب نمی‌فهمد، بلکه اشارات اخبار، دلالات التزامی ادله، دلالات تلویحی. صاحب جواهر تعییری دارد کسی که به مفاد و مغز اخبار فهیم باشد) و في فهم أنواع التعارض (کفایه و رسائل را خوب خوانده باشد و انواع تعارض اعم از بدوی و مستقر را خوب بداند) و تميز بعضها عن بعض (بتواند انواع تعارض را از یکدیگر جدا کند، عام، خاص، مطلق، مقید) و في الجمع بينهما (در جمع بین اخبار) بإعمال القواعد المقررة لذلك (بتواند قواعد مقرر اینها را اعمال کند) مراعيًا للتقريبات العرفية و نکاتها (حواسش به نکات و تقریرات عرفی باشد، مثلاً در عام و خاص نمی‌گویند عام بر خاص حمل می‌شود و این حمل عرفی است. یا در حمل ظاهر بر نص عرفی است) و في تشخیص مضان الأصول (جاهایی که گمان اصول می‌رود) اللفظية و العملية و هكذا إلى سائر وجوه الاجتهاد (اگر کسی اینطور شد اعلم می‌شود) و أما أكثر الاستنباط و زيادة الاستخراج الفعلي مما لا مدخلية له (آیا کسی که مثلاً بیشتر کتاب دارد یا بیشتر استنباط کرده باشد این هم لازم است؟ این را یکی از آقایان می‌گفت من ۷۰ هزار استفتاء انجام دادم. اینکه کسی بگوید من رساله دارد و ۲۲ جلد هم پاسخ به سؤالات دارم. اما اینها دخالت در اعلمیت ندارد. مرحوم شیخ چیزی را نفی کرد "زيادة الاستنباط" و یک چیزی را نفی کرد که همان بود که بیان کردم.)

اگر شما باشید در تعریف شیخ انصاری چه چیزی را بیشتر می‌بینید. مثلاً در سیاست دارای فهم سیاسی باشد، فهم اجتماعی باشد، اصلاً این گفتمان را داشته باشد؛ بیشتر سنگینی بحث را روی اصول، فقه، قواعد فقهی و اصولی و مقداری هم از فهم عرف برده است.

انتخاب هر کدام از تعلیقات بر اساس عنایتی است. آوردن همه تعلیقات ضرورتی ندارد و انتخاب می‌شود که از این انتخاب هدفی دنبال می‌شود.

آیت‌الله حکیم؛ ایشان سنگینی را در اعلم می‌گوید، اعلم کسی است که در تشخیص وظیفه فعلیه مقلد اعرف باشد. بتواند فروع را به اصول بازگرداند. حالا برگرداندن برخی از این فروع به اصول آسان است. یک کسی می‌گوید من نماز خواندم بعد متوجه شدم فلان کار را در نماز نکردم هم یادم رفته است. در اینجا قاعده فراغ اگر بعد از عمل باشد و قاعده تجاوز اگر بعد از محل باشد و امثال اینها. اما برخی موارد بسیار سخت است، مثلاً از این عاشروهن بالمعروف و فارقوهن بالمعروف در قرآن کسی سؤالاتی را در می‌آورد، آقای خوئی در مسئله لزوم تأمین جنسی زن توسط مرد، برخی آقایان دارند که مرد هر ۴ ماه یک بار با همسرش آن هم قدر حشفه و بیشتر وظیفه ندارد. البته برخی از فقها دارند که خانمی است که از این طریق به فساد می‌افتد، آقای خوئی استفاده می‌کند که وظیفه مرد است که تأمین معقول کند. ایشان از آیه «قوا انفسکم و اهلیکم نارا» استفاده می‌کند. همسر مصداق اهل است و اگر شوهر بخواهد او را از آتش ننگه دارد، باید نیاز جنسی او را تأمین نماید. گاهی رد الفروع الی الاصول اینگونه هم داریم. آیت‌الله حکیم می‌فرماید اعلم کسی است که بتواند رد الفروع الی الاصول کند. آیا لازم است نظراتش اقرب الی الواقع باشد؟ دیدید برخی از فتاوا را که می‌شنود بر دلش می‌نشیند برخی از فتاوا را که انسان می‌شنود می‌گوید ای کاش این فتوا را نمی‌شنیدم. ایشان می‌گوید اقرب الی الواقع معیار نیست. آیا اکثر علما، علمش بیشتر است، جواهر، ریاض و... را مسلط است معیار است؟ ایشان می‌گوید معیار نیست.

الظاهر أن المراد به الأعراف في تحصيل الوظيفة الفعلية، عقلية كانت أم شرعية. فلا بد أن يكون أعراف في أخذ كل فرع من أصله. و لا يلزم فيه أن يكون أقرب إلى الواقع. كما لا يكفي ذلك إذا كان سالكاً ما لا يجوز سلوكه من الطرق في مقام الاستنباط غفلة منه و قصوراً، كما يوجد عند كثير من البسطاء و لو كان معذوراً لقصوره. و أما حمل الأعلم على معنى أكثر علما و أوسع إحاطة بالمعلومات. فهو و ان كان أقرب إلى معنى التفضيل المدلول لهيئة (أفعل) إلا أن الظاهر كونه غير مراد القائلين بوجوب تقليد الأعلم، و لا يقتضيه الدليل المتقدم عليه. فلاحظ.

آقای حکیم بر چه چیزی تأکید بیشتری دارد؟ چه آنجایی که نفی می‌کند و چه آنجایی اثبات می‌کند؟ اگر اصطلاح ما را شنیده باشید، ایشان روی فقه عذر تکیه می‌کند. ما می‌گوییم فقه برخی، فقه عذر است، یعنی مقلد باید دنبال حجت باشد و عذر داشته باشد ولو با اصول عملیه. این فقه مقابل فقه کشف است. یعنی کشف واقع. ایشان می‌گوید لازم نیست فقهش چیزی را کشف کند ولو مثلاً کسی که در فقهش اصول عملیه چاق است. دو رقم فقها داریم:

(الف) علمایی که اصول عملیه در فقهشان چاق است.

(ب) علمایی که نه، با تجمیع ظنون کار می‌کنند و خیلی با اصول عملیه کاری ندارند.

از اینکه می‌فرماید اقرب الی القواعد لازم نیست، تلاش کند که حتی الامکان به واقع برسد و بلکه مهم تحصیل وظیفه فعلیه است معلوم است که ایشان بیشتر بر فقه عذر نظر دارد تا فقه کشف.

فردا که حاشیه آقای مرعشی نجفی خوانده می‌شود نقطه مقابل آن است که اینها با نکات روش‌شناسی به دست می‌آید.

آیت‌الله خوئی؛ ببینیم ایشان چه چیزی را قبول دارد به عنوان اثبات و چه چیزی را به عنوان لازم نیست می‌آورد. ایشان می‌فرماید: اقتدار بیشتر، قدرت بیشتر بر قواعد، کبریات و مطالب اصولی از نشانه‌های اعلیمیت نیست. آقای خوئی ایستاده بر قله اصول است. کثرت احاطه به فروع و تضلع در کلمات و اقوال از نشانه‌های اعلیمیت نیست. احاطه بر فروع که کل فقه در دستش است که مرحوم کاشف الغطاء فرموده اگر قلمی به من دهند و من هیچ نداشته باشم از ابتدا تا انتهای فقه را با ادله‌اش می‌نویسم. آیت‌الله خوئی می‌فرماید: «المراد بالأعلمية كون المجتهد أشد مهارة (مهارة استنباط داشته باشد) عن غيره في تطبيق الكبريات على صغرياتها (در تطبیق کبریات بر صغریات)، و أقوى استنباط و امتن استنتاجاً للأحكام (با این الفاظ چیزی روشن نشد) عن مبادئها و أدلتها و هو يتوقف على علمه بالقواعد و الكبريات، و حسن سلیقته في تطبیقها على صغرياتها (در تطبیقات صغریات بر کبریات خوش سلیقه باشند. از این عبارات چیزی استفاده نشد و تنها نکته ایشان همان حسن سلیقه بود) و لا يكفي أحدهما ما لم ينضم إليه الآخر.

ایشان فرمود: احاطه بر کلمات و تتبع لازم نیست. اصلاً شاخصه آقای خوئی در فقهش همین نبود تتبع است. بر خلاف آقای حکیم، صاحب جواهر، شیخ انصاری که برای تتبع ارزش قائل‌اند. آقای خوئی اینگونه نیست. لذا درش فقه القضا در سال گذشته ایشان در بسیاری از مطالب می‌گفت بلاخلاف و لا اشکال. ما که تتبع کردیم هم خلاف دیدیم و هم اشکال. من یک جمله‌ای را از آقای شیرینی دیدم که از آقای اردبیلی نقل می‌کند یا شاید هم از آقای اردبیلی دیده باشم که آقای خوئی فرموده بود من حتی جواهر را هم نگاه نمی‌کنم. البته اینها نباید باعث شود ارادت ما به ایشان کم شود. بنده می‌گویم تتبع مخصوصاً در مسائل اختلافی شرط فقاقت است. آدم نباید بگوید من به جایی رسیده‌ام اگر زمین و زمان به هم دوخته شوند من نظرم عوض نمی‌شود، ممکن است نظرت عوض شود. البته افراط در تتبع هم خوب نیست.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین